۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۷/۲۵)

۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۷/۲۵) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۲۵ مهر ماه ۱۴۰۱ موضوع : نقش استصحاب در تنظیم رفتارها و حفظ اغراض شارع

- پیش‌گفتار(چکیده)
- حمل «ازدهه» بر نیت توسط شیخ صدوق
- استصحاب، وجه دوم در «ازدهه»
- مکاتبه قاسانی و تأکید بر یقین ثانی در استصحاب
- حکمت تأکید بر یقین دوم در مکاتبه قاسانی
- استصحاب، دلیلی کاربردی برای تنظیم رفتارها
- بازگشت قاعده اشتغال به استصحاب
- چهار صغری از قاعده «الفریضة لاتقبل الا بالیقین»
- سه غرض مهم شارع در تصریح به یقین ثانی
- جمع جواز ثبوتی صوم یوم الشک با قاعده عملی «الفریضة لاتقبل الا بالیقین»
- افاضه عرفات، نمود تعظیم شعائر در بدنه امت

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
نقش استصحاب در تنظیم رفتارها و حفظ اغراض شارع

موضوعات فرعی:
جمع جواز ثبوتی صوم یوم الشک با نهی عملی از آن
بیانات مختلف شارع از استصحاب و حکمت تاکید بر یقین ثانی
اغراض شارع از مدیریت امتثال
قاعده «الفریضة لا تقبل الا بالیقین» و برخی مصادیقش

حمل «ازده» بر نیت توسط شیخ صدوق

کلام در روایت هشتم از باب ششم از ابواب وجوب صوم بود. عبارت فقیه که صاحب وسائل در این روایت هشتم نقل کرده‌اند، این است: «کان امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول»، ظاهراً «کان» نباشد. یادم رفت نسخه آل البیت را نگاه کنم. «لان» هست. چه بسا خودشان «کان» آورده‌اند یا همان «لان» است، کسی که نسخه را نوشته «کان» کرده. ممکن است. چون «لان» و کان نزدیک هم است. آن هایی که بعداً وسائل را استنساخ می‌کردند این‌گونه نوشته‌اند.

علی ای حال آن چیزی که قبل از ادامه بحث دیروز می‌خواهم عرض کنم، عبارت خود مرحوم صدوق است. من عبارت مرحوم صدوق را می‌گویم به این منظور که ببینیم برداشت خودش ایشان از «ازده» چیست. عبارت این بود که اول روایت را می‌آورند.

> **بابُ صَوْمِ يَوْمِ الشَّكِّ**
>
> **١٩٢٢ - سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عَنِ الْيَوْمِ الْمَشْكُوكِ فِيهِ فَقَالَ لَأَنْ أَصُومَ يَوْماً مِنْ شَعْبَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُفْطِرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ.**
>
> **فَيَجُوزُ أَنْ يُصَامَ عَلَى أَنَّهُ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنْ كَانَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَجْزَأَهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ شَعْبَانَ لَمْ يَضُرَّهُ وَمَنْ صَامَهُ وَهُوَ شَاكٌّ فِيهِ فَعَلَيْهِ قَضَاؤُهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّهُ لَا يُقْبَلُ شَيْءٌ مِنَ الْفَرَائِضِ إِلَّا بِالْيَقِينِ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَنْوِيَ مِنْ يَوْمِ الشَّكِّ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ**
>
> **١٩٢٣ - لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: لَأَنْ أُفْطِرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَصُومَ يَوْماً مِنْ شَعْبَانَ أَزِيدُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ[1]**

«لانه لایقبل شیء من الفرائض الا بالیقین»؛ این هم قاعده مهمی است. چهار مورد از آن را در اینجا گذاشته‌ام تا بررسی کنید. **«لَا يُقْبَلُ شَيْءٌ مِنَ الْفَرَائِضِ إِلَّا بِالْيَقِينِ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَنْوِيَ مِنْ يَوْمِ الشَّكِّ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»**؛ چرا؟ **«لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: لَأَنْ أُفْطِرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَصُومَ يَوْماً مِنْ شَعْبَانَ أَزِيدُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ»**؛ از اینکه بارای حرف قبلی خود از «لان» تعبیری کرده‌اند به دست می‌آید...؛ فرمایش قبلی خودشان این بود **«وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَنْوِيَ مِنْ يَوْمِ الشَّكِّ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»**؛ معلوم می‌شود که ایشان «ازده» را ناظر به نیت گرفته‌اند. تلقی ایشان همان مسأله نیت و احتمال اول بوده.

ایشان روایت را در سلک روایات جمع‌شونده با «احب ان اصوم یوما من شعبان» آورده‌اند. یعنی با آن جمع کرده‌اند در دو نیت. آن نیت «انه من شعبان» است و این هم نیت «انه من شهر رمضان» است.

جمع را تنها در تفاوت در نیت گذاشته‌اند. در نتیجه این «ازده» به‌معنای «ازده» در نیت است. این یک جمع است.

---

[1] من لا يحضره الفقيه ج۲ ص۱۲۶

استصحاب، وجه دوم در «ازیده»

اما اگر بگوییم این روایت شریفه از سنخ همان روایت ناهیه است؛ نهی به مراتبی که دارد. لذا «نهی» یک معنا است. ای اینکه در روایت دیگری از عامه بود که «من صامه کان بمنزلة من افطر یوما من شهر رمضان»؛ روزه به‌منزل افطار ماه مبارک بود. که حضرت فرمودند «کذبوا»؛ اینطو چیزی نیست. در باب پنجم بود.

> عن محمد بن حكيم قال : سألت أبا الحسن عليه‌السلام عن اليوم الذي يشك فيه ، فان الناس يزعمون أن من صامه بمنزلة من أفطر في شهر رمضان؟ فقال : كذبوا ، إن كان من شهر رمضان فهو يوم وقت له ، وإن كان من غيره فهو بمنزلة ما مضى من الايام[1]

یعنی حالت پرهیز دادن از صوم یوم الشک گویا قوی بوده. می‌گفتند روزه می‌گیری؟! اگر روزه می‌گیری گویا داری یک روز از ماه مبارک را افطار می‌کنی. این جور بیانهای محکمی در ترک بین مردم و اهلسنت بوده.

این «ازیده» روی احتمال دوم کلاً در دسته روایات ناهی ای کراهت قرار می‌گیرد؛ لأن افطر؛من افطار را بیشتر دوست دارم تا اینکه روزه بگیرم و «ازیده». «ازیده»ای که علی ای حال است. وقتی روزه می‌گیرم «ازیده». توضیح «ازیده» احتمالی بود که اصلاً محملی نداشت؟ ممکن نبود مقصود حضرت باشد ای اینکه محملی داشت؟ داشتیم در اینباره صحبت می‌کردیم. با مقدماتی که من خدمت شما عرض کردم اگر این روایت ناظر به مرحله اولی که شارع مقدس برای جا انداختن شریعت خودش با دو غرض مهم باشد؛ یکی استمرار و بقاء شریعت در طول تاریخ و دوم استیعاب شریعت؛ یعنی بخواهد احکامی باشد که بدنه عظیم امت اسلامیه–صغیر و کبیر و بچه و تازه‌بالغشده- را سامان دهد.

6:55

در اینجا همانطوری که در فقیه فرموده‌اند «لا یقبل شیء من الفرائض الا باليقين»، این تعبیر فقط برای ماه مبارک نیست. این خیلی خوب بود که ایشان فرمودند. مواردی هم هست که عرض می‌کنم آن یقین یعنی چه. سؤالی که دیروز مطرح شد این بود: اگر «ازیده» به این معنا باشد پس چرا حضرت «ازیده» را به این صورت فرموده‌اند؟ خب می‌گفتند استصحاب کنید. چون من شارع مدافع استصحاب هستم می‌گویم که [روزه] نگیرید. چرا این تعبیر «ازیده» به کار رفته؟ خب اگر استصحاب مقصود اصلی است و محوریت دارد به آن تصریح شود. من عرض کردم همه جا اینطور نیست که وقتی استصحاب [جاری] هست، غرض متکلم حکیمی که کلامی را می‌گوید فقط مربوط به استصحاب شود. استصحاب شئونی دارد. هر مقامی اقتضاء می‌کند که متکلم بر آن مقام

تأکید کند.

---

[1] وسائل الشيعة ط-آل البيت ج۱۰ ص۲۲

مکاتبه قاسانی و تأکید بر یقین ثانی در استصحاب

لذا به سؤالی که چند جلسه قبل عرض کردم بر می‌گردیم. مطلب این بود: در مکاتبه قاسانی عرض کردم حتی بنابر استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، اینکه روایت می‌خواهد منظور از یقین را ماه مبارک بگیرد –نه استصحاب- و یک معنای استقلالی در عرض استصحاب باشد، نیاز نیست. امروز نوبت آن حرف است؛ در جواب این سؤال که چرا در اینجا شارع استصحاب را به بیانی که مأنوس ما است نفرموده اند.

ببینید در مکاتبه، شارع می‌گوید «الیقین لایدخله الشک»، اگر منظور از این یقین ماه مبارک باشد چیزی می‌شود که لایرتبط بالاستصحاب اصلاً. در عبارات علماء به این صورت بود: «لیس هذا من الاستصحاب اصلاً». آیا به این صورت است؟ ای نه، اگر منظور از یقین هم حتی ماه مبارک باشد باز عین استصحاب است. به این معنا که عبارت استصحاب را نگاه کنید، می‌گوید «کنت علی یقین من وضوئک فشککت»، «لا ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک». تا اینجا خوب است. این استصحاب مأنوس است که می‌گوییم وقتی شک آمد یقین را نبر. تا همینجا ما می‌گوییم استصحاب؛ اگر شک آمد یقین را نبر. درحالی‌که گاهی نیاز است جمله بعدای که امام می‌فرمایند را ببینیم. چرا دنباله آن امام می‌فرمایند «ولکن انقضه بیقین آخر»؟

عرض من این است: سر و کار شارع با عموم مردم است. ادله و روایات با عموم مردم سر و کار دارد. او می‌داند که با این مردم چگونه رفتار کند. گاهی اقتضاء حکمت القاء دلیل استصحاب این است که به جای اینکه روی یقین اول و شک ناقض آن تأکید کند، تأکید می‌کند روی تنقضه بیقین آخر. این یقین را برجسته می‌کند. خب چرا؟ لِحِکَمٍ بعضی از آن‌ها را ما می‌توانیم فی الجمله بفهمیم. خیلی از آن‌ها را نمی‌فهمیم. ولی می‌توانیم از لسان دلیل استظهار کنیم. اگر منظور از مکاتبه یقین باشد غیر استصحاب می‌شود؟! نه. خب «الیقین لایدخل فیه الشک»، یقین یعنی یقین به ماه مبارک! بسیار خب، حالا چه؟ یعنی الآن «الیقین لایدخل فیه الشک» یک مطلبی غیر از استصحاب است که شارع فرموده؟ اگر هم می‌خواهد هر دو را اراده کند باید استعمال لفظ در اکثر از یک معنا کند؟ نه. حتی اگر منظور یقین است، همان استصحاب است. اما به لسان تأکید بر یقین دوم. «و لکن تنقضه بیقین برمضان».

حکمت تأکید بر یقین دوم در مکاتبه قاسانی

پس می‌توانند مراد از یقین، ماه مبارک باشد، از استصحاب که جدا نشده. همان استصحاب است با تأکید بر یقین دوم. چرا؟ دیروز هم فرمودند که خب همان استصحاب را می‌گفت، چرا این بیان را دارد؟ «صم لرؤیة» بگوید که این قدر روی آن اختلاف شود؟ ببینید چرا روی یقین دوم، تأکید نیاز است؟ گاهی است که عرف در آمدن یقین و اینکه شک وقتی آمد، یقین در مرحله جدید فوری برای آن سر و سامان پیدا بکند، سهل الیقین است. یعنی برای او زود یقین می‌آید. وقتی آدم با عرف عام محشور باشد خیلی به این صورت است.

> 12:40

اگر جایی اقتضاء دارد که بگویی‌م شما هنوز شک دارید، بی‌خود حال شک خودت را معامله با یقین نکن، در این مقام شارع بگوید با شک یقین را نقض نکن؟! خب من که شک ندارم. لذا می‌آید کاری می‌کند و می‌گوید در مرتبه دوم یقین می‌خواهم. من برخی از مثال‌های آن را که اول طلبگی شنیده‌ام می‌گوی‌م.

این جوابی بود که سال‌ها قبل شنیده‌ام. خیلی زیبا است. از مرحوم آقای گلپایگانی است. کسی آمده بود گفته بود آقا کوچه پر از آب و گل‌هایی است که مردم در آن می‌روند و می‌آیند. وقتی آب باشد هنگامه است. یک ماشین آمد و در آب رفت و تمام عبا و قبا من پر از آب گل شد. خب این‌ها نجس است. همه دارند می‌روند و می‌آیند. حالا آقا به او چه بگویند؟ اینجا جواب خیلی زیبا دادند که من از قدیم شنیده‌م. در اینجا چیزی گفته بودند که تأکید به یقین دوم بود. الآن می‌توانند به او بگویند که شک داری؟! مقداری که فکر می‌کند می‌بیند یقین دارد که نجس است! چه کسی شک دارد با این دم و دستگاه این پاک است؟! یقین دارم که نجس است. آقا فرموده بودند فکر کن اگر خدا فرموده بود، اگر در شرع این بود که واجب است با لباس نجس نماز بخوانی؛ اگر لباست نجس نباشد نمازت باطل است، دراین‌صورت وقتی آب به تو پاشیده بود می‌رفتی نماز بخوانی یا نه؟ فکر کرده بود و دیده بود اگر نماز بایی با لباس نجس باشد من با آن، نماز نمی‌خواندم. «لکن تنقضه بیقین»، دنبال آن بایی یقین بیایی تا از آن دست برداری.

در اینجا آقا یقین دوم و یقین ناقض یقین اول را برجسته کردند. به بیان خیلی قشنگی گفتند ببین یقین ندارد. عرف این طوری است. شارع هم این‌ها را می‌داند. گاهی روی کاری تأکید می‌کند که یقین دوم برجسته شود. و الا اگر می‌خواست صرف شک را بفرمایی می‌گفت با شک جلو نرو. اگر می‌فرمودند اول ماه، سوم الشک را [روزه] بگیری، خب در آخر ماه چه کنیم؟ آن هم سوم الشک است. آن را هم [روزه] بگیری؟ ای بگوید اول ماه را نگیری، آخر ماه هم بگوید نگیری؟ چون شک است. این‌طوری رفتار نکرده. کاری کرده یقین دوم برای او مهم باشد. یقین ناقض برجسته باشد.

قضیه‌ای بود که در مباحثه چندبار گفته‌ام. فقط اشاره می‌کنم. برای یقین عرفی و مراتب آن خیلی جالب است. چون برای من جالب بوده. خود حاج آقای قافی حفظه الله وقتی بیان می‌کردند خودشان چقدر می‌خندیدند. چون برای خودشان پیش آمده بود. چند بار دیگر هم عرض کرده بودم. ایشان تابستان در طرزجان یزد بودند. طرف مغرب طرزجان اصلاً استهلال ندارد. یک کوه بلندی در آن جا هست. دو بعد از ظهر آفتاب می‌رود. در طرزجان به این صورت است. فرمودند ما طرزجان بودیم شب سیم ماه مبارک شد، خب آیا عید فطر هست یا نیست؟ خب ما که نمی‌توانستیم استهلال کنیم. خبر آوردند در یک ده به نام طزنج که در دشت بود و فاصله زیادی با آن جا داشت، یک نفر هلال را دیده. فرمودند خب برویم و تحقیق کنیم و طلب این‌که هلال ثابت می‌شود یا نه. فرمودند من ترک یک موتور نشستم و با یک زحمتی در این سربالایی‌ها و سرازیبی‌ها تا آن ده رفتم. ده و نیم شب به آن جا رسیدیم، خانه آن آقا را پیدا کردیم و به منزلش رفتیم. با او صحبت کردم و گفتم شما خودت هلال را دیدی؟ گفت بله با این چشم‌های خودم آن را دیدم. گفتم یقین داری که هلال بود؟ گفت بله یقین دارم. من که نمی‌خواهم دروغ بگویم. نمی‌خواهم روزه را خراب کنم.

ایشان گفتند باز تأکید کردم یقین داری هلال بود؟ گفت بله یقین دارم. فرمودند پسرش را صدا زدم و به او گفتم قرآن را از تاقچه بردار و بیاور. می‌گفتند تا گفتم قرآن را بیاور چشم‌های او بزرگ شد و گفت برای چه قرآن می‌خواهی؟ گفتم می‌خواهم قسم بخوری که هلال بود. گفت نه، من قسم نمی خورم. گفتم مگر تو نمی‌گویی یقین داری؟! گفت یقین دارم. گفتم چرا قسم نمی‌خوری؟ گفت اگر یقین دارم شک هم که دارم! حاج آقا می‌خندیدند و می‌گفتند ما با این زحمت این همه آمده‌ایم اما او قسم هم نخورد. خب این مطلب خیلی جالبی است. حال این شخص، این یقین عرفی است. دیده اما وقتی می‌خواهد قسم بخورد آن طرف، مهم می‌شود. وقتی برای او احتمال یقین مقابل را برجسته کردی می‌گوید قسم نمی خورم، اگر یقین دارم شک هم دارم. این شک یعنی احتمال ضعیفی که قبلاً اعتناء نمی کرده در مقام قسم خوردن، زنده شد. این قضیه خیلی زیبا است. خود ایشان می‌خندیدند و می‌گفتند ما همینطور دست خالی برگشتیم. حالا آیا لازم بود قسم بدهند یا نه، نمی‌دانم. در آن شرائط چطور بوده که ایشان به شک افتاده بودند. می‌خواستند... .

> 19:07

علی ای حال عرف به این صورت است. محکم می‌گوید که یقین دارم. شارع می‌خواهد برای عرف عامی که می‌گوید یقین دارم و بعد حاضر نیست قسم بخورد، می‌خواهد یقین دوم را پررنگ کند. بگوید یقین قسم‌خوردنی می‌خواهم. و الا اگر می‌خواهی بااین‌حال عرفی بگویی آن یقین که رفت و یقین جدید هم آمد. شارع می‌گوید نیامد؛ برای این‌که آن بود من یقین می‌خواهم.

استصحاب، دلیلی کاربردی برای تنظیم رفتارها

با این بیان لسان بسیاری از روایاتی که آمده میخواهد همان استصحاب را بگوید. اما با تأکید بر یقین دوم. لذا اینکه دیروز فرمودید چرا استصحاب را به همان صورت نگفتند، بهخاطر این است که استصحاب، شئون دارد. گاهی حکمت القاء کلام اقتضاء میکند که به بیانی باشد که یقین دوم برجسته باشد. خب این حکمتها چیست؟ من وسائل را برای این حکمتها آوردهام.

دیروز یکی از آقایان فرمودند که رسم تو است که به وسائل مراجعه میکنی؟ عرض کردم نه، بنا نیست که وسائل را ببینم. وسائل و مستدرک جای خودشان هستند اما وافی، بحارالانوار، مرآة العقول کتبی است که اگر آدم مراجعه نکند در فضای بحث کمبود دارد. اما الآن که من وسائل را آوردهام عرض کردم امتثال امر صاحب کفایه بود. فرموده بودند «فراجع ما عقد...».

خب در این فضایی که ما جلو آمدهایم چرا شارع در مقام هایی روی یقین دوم تأکید میکند؟ مواردیکه مرحوم صدوق فرمودند، همچنین شما هم عبارت مرحوم آشیخ حسین حلی در تنظیر به رکعتین اولتین را آوردید، چرا به این صورت است که میگویند «لا یقبل شیء من الفرائض الا بالیقین»؟ این یعنی چه؟ قاعده استصحاب مبنایش چیست؟ شارع استحکام را دوست دارد؟ عبارتی که مرحوم مظفر داشتند لسانش این بود که یقین، یقین است، شک مذبذب بیچاره چطور میتواند یقین مستحکم را از بین ببرد؟ یعنی گویا عنایت شارع در استصحاب به متانت و به استحکام یقین است. میگویید این را به جنگ او نبر. خب اگر شارع میخواهد سراغ متانت یقین برود خب فرض مسأله این است که آن متانت از بین رفته؟ اگر نرفته باشد که اصلا استصحاب نیازی نیست. فرض استصحاب بر این است که آن رفت، شک آمد، حالا چه کنیم؟

میگویید من طرفدار آن یقین هستم. چون طرفدار یقین هستم شما آن را حفظ کنید. طرفداری یقین یک بیان است، اما شارع نمیخواهد بگوید یقین، متین است و از آن دست بردار. شارع در قاعده استصحاب یک غرض کاربردی دارد. غرضی دارد که نظم به هم نخورد. خیلی تفاوت میکند. اگر استظهار شما از روایات، متانت و علو یقین باشد، یک چیز است تا اینکه استظهار شما این باشد که آن را مدام به هم بزن. شک و لعلّ بیعار است. همیشه میگفتند احتمال بیعار است و همه جا میآید. آن را به هم نزن. اگر نگاهتان بهدلیل این باشد در استصحاب یک فضای دیگری به پا میشود.

شما ببینید: کدام یک از ما شک داریم وقتی ادله استصحاب -کنت علی یقین- را میبینیم، یعنی آن یقین منطقی؟ ای اگر با یک خبر معتبر و خبر ظنی حجت ثابت شده بود نمیگویید یقین داشتم؟! میگویید یقین داشتم. پس شک ندارید. در آن جا مستصحب ما، متیقن الوظیفه بود. ولو متیقن الواقعیة نبود. من ظن داشتم. اما ظنی بود که برای من معتبر بود. گمان نمیکنم کسی که با فضای فقه آشنا است بگوید در استصحاب حتماً باید حالت سابقه شما همان یقینی باشد که حال یقین حتی عرفی است. نه، اگر حالی بود که طبق آن حال برنامههای را تنظیم کردیم، مقصود از یقین، همان است. یعنی یک چیزی است که طبق آن رفتاری را تنظیم کردید. دارید طبق آن جلو میروید. آن را به هم نزن. اگر میخواهی آن را دائم به هم بزنی سنگ روی

سنگ بند نمی‌شود.

بازگشت قاعده اشتغال به استصحاب

حال الآن عبارت «لا یقبل شیء من الفرائض الا بالیقین» را ببینید. این چیزی که شارع برای فرائض آورده غیر از لبّ استصحاب است یا نه؟ ممکن است بگویید قاعده اشتغال است؛ اشتغال یقینی است و شما میخواهید امتثال کنید. اشتغال یقینی چه چیز یقینی میخواهد؟ برائت یقینی میخواهد. سؤال: آیا قاعده اشتغال غیر از استصحاب است؟ ما الآن میگوییم برائت و احتیاط و اشتغال. لبّ قاعده اشتغال چیزی غیر از استصحاب هست یا نه؟ به این فکر کنید. اگر هست برای من هم بفرمایید. اشتغال خودش یک صغرای استصحاب است. اما در یک مورد خاص برجسته میشود و توضیح داده میشود. و الا شما یقین به تنجز تکلیف دارید، شک دارید که این تکلیف رفت یا نرفت. با این امتثال من انجام شد یا نشد؟ این خودش عین استصحاب است. یعنی وقتی یقین دارید باید تا جایی بروید که یقین دوم بیاید که الآن ذمه شما بود.

شاگرد: برائت هم همینطور است؟

استاد: برائت به یک معنا میتواند. اگر بگوییم «کل شیء مطلق»، این سابقهای دارد. یا بیان سابقه عدم ازلی، یا بیانی غیر از صرف اعدام ازلیه. چون یک تفصیلی از اعدام ازلی در ذهنم بود. شاید هم درجایی‌که آقا فرمودند بیان شده باشد. دو جور عدم ازلی بود.

علی ای حال آن چه که از استصحاب مطلوب است و جوهره استصحاب است، در مقامات مختلف شارع یکی از شئون آن را برجسته میکند. بهخاطر آن غرضی که دارد.

چهار صغری از قاعده «الفریضة لاتقبل الا بالیقین»

26:16

شاگرد: اگر بخواهیم بگوییم یک چیزی که محکمتر مقابل استصحاب باشد همان بحث نظام سنت و فریضه است. گوای یکی از قواعد فضای فریضه مانند «السنة لاتنقض الفریضة»، «لاتؤدّی بالشک» هم هست. لذا در دو رکعت اول چهار رکعتی اینطور میگویند. چون آن فریضه است.

استاد: ببینید یک نگاهی به قاعده اشتغال ای به این روایات هست که میخواهیم بین واجب بالفرض و واجب بالسنة فرق بگذاریم. الآن هم چهار موردش را میخواهم بخوانم. حال بعضی از آنها عین همین است. راجع به طواف که برای خود من هم عجیب بود. با اینکه علماء در ادله استصحاب هر چه محتمل بوده را آوردهاند، نمیدانم چرا روایتی که صریحاً امام علیهالسلام میفرمایند «یبنی علی یقینه» که در طواف فریضه شک میکند، اصلاً نیامده است. شاید تنها یک کتاب بود. میخواستم ببینم در کتب اصولی در ادله استصحاب ولو بهعنوان یک احتمالی این آمده ای نه؟ اما نیامده.

علی ای حال من چهار مورد را عرض میکنم. شما هم به آن اضافه کنید. خیلی نمود دارند. چون «الفریضة» هست، لذا لایؤدّی الا بالیقین. یکی وقت نماز است. در عروه و سائر کتب ببینید. برای مکلف جایز نیست که نماز را شروع کند الا بالعلم. الا بالیقین. ظن چه؟ سر ظن حرف است. ظن معتبر. ظن غیر معتبر که اصلاً. ظن معتبر هم باید موارد ش را پیدا کنیم. این یک مورد است. در روایتش هم دارد که نماز را نخوان تا اینکه مطمئن شوی که زوال شد. «حتی تبیّن». بنابراین یک مورد قطع به دخول وقت است. «ان الفریضة لاتؤدّی بالظن»؛ نماز است باید یقین پیدا کنی که وجوبش آمده. حال که یقین داری بگو این نماز فریضه بر من است و میخواهم ادا کنم. خب الآن در اینجا میبینید که صبغه اضافهای بر استصحاب دارد. استصحاب عدم دخول وقت یک چیز است، اینکه چون فریضه هست و فریضه «لاتؤدی الا بالیقین» چیز دیگری است.

مورد دیگر در نماز است. چون آقای حلی فرموده بودند و در سائر کلمات هم آمده است، عرض میکنم. تنظیر مثل صوم به رکعتین اولتین است. در نمازهای رباعی و ثلاثی دو رکعتش هست که فرض الله است. دو رکعت بعدی فرض السنّة است. لذا در فرض الله چون لایؤدی الا بالیقین شما باید در رکعتین اولتین احراز یقین کنید. حتی تا آن جا جلو میرود که سرش رو مهر است و ذکر سجده را هم گفتهایدی ولی هنوز یکی آن ِکوچک ماندهتا سر را بردارید، در این زمان شک کردید، میگویند چون هنوز سر از سجده برنداشتهاید دو رکعت فریضه بالیقین تام نشده این شک مبطل است. باید سر از سجده دوم برداشته باشید، از دو رکعت فریضه در شده باشید، آن وقت که شک آمده با شما بحث میکنیم که در این شک باید چه کار کنید. و الا قبل از برداشتن سر اینطور نیست. چرا؟ چون رکعتین اولتین فرض الله است و فرض الله لایؤدّی الا بالیقین. باید یقین داشته باشید. خب این برای خودش صبغه خاصی دارد.

سوم مانحن فیه است. دیدی که علماء بزرگ فرمودند که صوم هم به این صورت است. صوم لایؤدی الا بالیقین. «ایاک و التظنی و الشک، صم للرؤیة و افطر للرؤیة ». ممکن نیست که شما بخواهید صوم انجام بدهید. فرض الله است. فرض الله لایؤدی بالتظنی.

چهارم طواف فریضه است. اگر در طواف شک کنید چه کار میکنید؟ «یبنی علی الیقین»؛ یعنی علی الاقل. اما اگر طواف فرض بود به محض اینکه شک آمد –البته باید بر او مستقر هم شده باشد و الا صرف آنکه خیلی عسر و حرج دارد- چون طواف فریضه است، باطل است. خب چرا باطل باشد؟ میگویید نمیتوانم استصحاب عدم اتیان بکنم. «ان فرض الله لایؤدی الا بالیقین». باید تا آخر یقین داشته باشید. در همین مورد طواف، در روایت تعبیر «یبنی علی یقینه» را دارد. اما آن را در استصحاب نیاورده اند. تعجب است که در کتب اصولی آن را نیاورده اند. خوب است که ولو بهعنوان بحث از روایت ذیل ادله استصحاب بیایید.

چهار مورد شد. دخول وقت، رکعتین اولتین، برای صوم و طواف. اگر موارد دیگری به ذهنتان آمد به ما بفرمایید. مرحوم صدوق الآن برای ما یک قاعده کلی فرمودند. «لان الفرائض لا تقبل الا بالیقین». باید با یقین ادا شوند.

شاگرد: در «الحدود تدرأ بالشبهات» هم میتوانیم بگوییم باید بهصورت یقینی باشد تا حد جاری شود.

استاد: در قاعده «درء» به این خاطر است که چون مطلب مهم است یک عنایت خاصی روی آن هست. البته در آن جا فرض الله و فرض السنة نمیآید ولی اصل مقصود میآید. حالا هر مواردی شد ضمیمه کنید. در هر کدام لسان دلیل مهم است.

سه غرض مهم شارع در تصریح به یقین ثانی

33:26

آن چه که من می‌خواهم عرض کنم، یک احتمال طلبگی است. این‌که شارع در این ادله یک عنایت خاصی را به کار برده که مقصودش جدا کردن این‌ها بود. خب حالا یک بیان هم این است. با پشتوانه مطالبی که دیروز عرض کردم. ببینید شارع، مستحبات و واجبات دارد. این یک چیز دوری نیست که شارع وقتی واجبات خودش را انشاء ثبوتی می‌کرده –نه تنها دور نیست بلکه موافق ارتکاز همه شما هم هست- موضوع ثبوتی انشاء خودش که ربطی به یقین من ندارد. «اذا زالت الشمس دخل وقت الصلاة»؛ شما یقین پیدا می‌کنید خب بکن، وقت که داخل شده. موضوع انشاء ثبوتی من شارع زوال شمس است. موضوع شروع وجوب صومی که من شارع قرار داده‌ام دخول شهر رمضان است. پس «لایقبل الا بالیقین» چه کار دارد می‌کند؟ دارد امتثال من را توضیح می‌دهد؛ این‌که وقتی می‌خواهی حکم اصلی من را امتثال کنی تو باید چه کار بکنی را توضیح می‌دهد. خب چرا این کار را بکنیم که این قدر یقین برجسته می‌شود؟ چون فرض الله با فرض السنة جدا می‌شود. خب یک محمل دیگرش سه امری است که من عرض کردم. چون فرض الله و فرض السنة همه جا نیست. الآن شما قاعده درء را گفتید که ربطی به فرض الله ندارد. مرحوم صدوق هم که فرمودند «فرائض لایقبل» منظورشان اصالً فرض الله مقابل سنت نیست. شما ریخت عبارت را ببینید، هر کسی عبارت فقیه را بخواند از «الفرائض» چه چیزی به ذهنش می‌آید؟ یعنی واجبات.

شاگرد: طواف هم به این صورت نیست.

استاد: بله، آن هم به این صورت نیست که فرض الله و فرض السنة داشته باشد. ندارد.

شاگرد:...

استاد: آن‌که می‌گویند چهار در شود، اصلش سه و نیم است. لذا غیر از این است که بگوییم چهارات از آن‌ها از سنت است. طواف که از نصف در شد احکام شکوک تفاوت می‌کند. لذا حتی فتوا هم هست. احتیاط هم هست که از سه و نیم در شده و به چهار نرسیده. نوعاً احتیاط می‌کنند. چون می‌گویند میزان همان نصف است. اگر از سه و نیم در شد احکامش می‌توانند تخفیف پیدا بکند.

خلاصه آلآن یک بناء دیگر این است که شارع چیزهایی را که واجب قرار داده، این‌ها اساس شرع او است. مستحبات مکمّلات شرع او هستند. آن سه عنصری را که عرض کردم شارع برای احکام خودش در نظر دارد، پشتوانه این است که بگوییم «ان الفرائض لاتؤدی الا بالیقین». پشتوانه‌ها چه بود؟ یک نحو استمرار نظم بود؛ یعنی همه امت اسلامیه با هم به‌صورت منظم یک کاری را انجام بدهند. دوم تسهیل بود. کاری بکنند که برای همه آسان باشد. هر کسی هر کسی، نشود. میخی را بکوبد که ادا آن برای همه مسلمانان در سهولت باشد. سوم تعظیم شعائر است. یعنی می‌توانند در مستحبات تعظیم شعائر باشد، حرفی در آن نیست اما خب مستحبات است. اما آن چه که اساس میخ خیمه تعظیم شعائر می‌توانند باشد فرائض است. چون نوعاً و بیشتر از دو درصد مسلمانان به فرائض اهمیت می‌دهند. پس آن چه که می‌تواند «یعظم شعائر الله» باشد و مصادق اتمش باشد حوزه واجبات شرع است. و دهها مورد دیگر. ما در این مباحثه این دو مورد را گفتیم. خدای متعال که

اصل احکام ثبوتی خودش را تنظیم کرده و به متشرعه یاد داده که این احکام من را در بستر اجتماع چطور انجام بدهید، خودش صدها وجه دیگر را میداند، که ما میتوانیم از لابهلای کلمات شارع آنها را استفاده بکنیم. فعلاً این دو-سه مورد را عرض میکنم. برای اینکه بگویم یک امر تعبدی نیست تا بگوییم در اینجا چون فرض است، قید فرض یقین است. درحالیکه ما میدانیم موضوع ثبوتی فرض، همان ثبوت است. این را چه کار کنیم؟

جمع جواز ثبوتی صوم یوم الشک با قاعده عملی «الفریضة لاتقبل الا بالیقین»

الآن فرمودند در روایات باب نگاه بکن. ما نگاه کردیم. روایت اول چه بود؟ حضرت فرمودند «لأن اصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من شهر رمضان»، دقیقاً لسان این روایت ثبوتی بود. روشن و واضح. خب چطور می‌گویید «لاتؤدی الا بالیقین»؟! منافاتی ندارد. در «لاتؤدی الا بالیقین» شارع دارد کاری می‌کند که از آن نمی‌گذرد. اول کاری که شارع با بیان احکام خودش کرده همانها است. یعنی من از این شرع و اجرای آن منظوری دارم. آن منظور من باید با حفاظ بر بقاء نظم و سهولت شریعت و سماحت شریعت و تعظیم شعائر امر دین باشد. اگر می‌خواهد اینطور باشد باید در فرائض مشی بر یقین بکنید. چرا؟ چون ریخت شک، ریخت تذبذب است؛ ریخت اختلاف است؛ ریختی است که در مظنه این است که مقاصد من از دست برود. بنابراین وقتی شارع می‌گوید «لاتؤدی الفرائض الا بالیقین» چیزی جز همان استصحاب نیست. اما استصحابی است که چندین امر مهم دیگر در حوزه فرائض کمک می‌کند که شارع این استصحاب را برجسته کند. چطور برجسته کند؟ روی یقین دوم تأکید کند. بگوید فرائض است، باید یقین دوم بیاید تا شما آنها را انجام بدهید. تا آن یقین دوم نیاید نمی‌توانید آنها را انجام بدهید. پس تمام لسان اینها همان استصحاب است که این اغراض سبب می‌شود که بر یقین دوم تأکید کند. «صم للرؤیة »، چرا «صم للرؤیة »؟ یعنی «صم للیقین». این کدام یقین است؟ یقین دوم.

> 40:11

لذا مرحوم شیخ...؛ این خیلی مهم است. این ارتکازی که فرمودند؛ این انصافی که فرمودند –که انصافهای شیخ انصاری معروف است به این زودی در نمی‌شود. شیخ است!- همینطور عبور کردن از آن در بحث فقهی، یک جور کفران نعمت است. «و الانصاف ان المکاتبه اظهر ما فی الباب فی دلالته علی الاستصحاب». بزرگی مثل شیخ این را بفرمایند اما ما با یک کلمه «راجع» آن را در کنیم، آن هم تنها روایات «صم للرؤیة » را ردیف کنیم، اما بقیه آن را اصلاً نگوییم، دراینصورت حرف شیخ کنار میرود. و حال آنکه اگر شما همه چهار باب را ببینید این ارتکاز و انصاف شیخ زنده می‌شود. وقتی زنده شد نگاهی که شما به روایات دارید نگاه فضای مدیریت امتثال و استصحاب است، ولو با شئون مختلف استصحاب. نه با صرف اینکه بگوییم شک نیاید یقین را ببرد. عرف فوری می‌گوید که یقین آمد. درحالیکه با تأکید بر اینکه امر اتیان فرائض، منظم باشد؛ همه امت با هم یک کار را انجام بدهند. در اتیان فرائض چقدر تعظیم شعائر هست! شوخی نیست.

افاضه عرفات، نمود تعظیم شعائر در بدنه امت

«فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ[1]». خود من صحنه‌ای را دیدم. باید این «افضتم من عرفات» را ببینید. متأسفانه -شاید هم تعمدی در کار باشد- اصلاً آیه‌ها را نشان نمی‌دهند. یک تصویر فضایی، یک تصویر بیرونی باشد تا این «افضتم من عرفات» را نمود بدهند. من با چشم خودم دیدم. اتوبوسی که سوار بودیم به یک پلی رسید که بر مسیری که پیاده ها میرونند مشرف بود، اصلاً به‌آوار بود. کسانی که در ماشین بودند بی اختیار از صندلی کنده شدند تا این صحنه را ببینند. یک بیابان، سفید بود. سفید سیال؛ مثل رودی از شیر که دارد میرود. منظورم رنگ سفیدش است. یک هنگامه‌ای میشود.

ببینید وقتی یک کار واجب، دفعی و جمعی انجام میشود کسی شک نمی‌کند که تعظیم شعائر است. یعنی خود امتثال این واجب به نحو فرا‌گیر امت، تعظیم خودش است. خب شارع که این‌ها را در نظر دارد -نظم و تسهیل و...- کاری کرده که در آن کف مقصودش که اتیان فرض بوده، با قطع و با صلابت و با محکمی و عدم تذبذب انجام شود. پس این یک چیز تعبدی نیست، جدای از این‌که بگوییم در ثبوت، بقین دخالت دارد. ما کجا احتمال میدهیم که در موضوع ثبوتی زوال و امثالش بقین را احتمال میدهیم؟! اضافه بر این‌که میخواهم روایات چهار مورد را هم بخوانیم. اگر شما هم پیدا کردید به من بگویید تا نگاه کنم.

لسان روایات در بیان «لایقبل» یا «لایؤدی الا بالیقین» خیلی مهم است. یعنی خود لحن امام علیه‌السلام به ما میگوید که من میخواهم یک چیز تعبدی به شما بگویم، فرض و سنت را میخواهم بگویم، یا نه من شارع از خصوص اتیان فرائض مقصودی دارم که میگویم با بقین باشد و شُلبازی نباشد. مقصود من میتواند فرارتر از مالکات نفس‌المریه ثبوتی باشد. مالکاتی باشد در اغراض من در حفظ شرع خدا. نه برای آن مالکات ثبوتی.

شاگرد: این سه مورد را نمی‌توان به‌صورت طولی نگاه کرد؟

استاد: این‌ها به ذهن من آمده. آن‌ها را میگویم. تنظیم آن‌ها، ارتکازاتی که از این‌ها دارید، استظهاری که از ادله دارید بحث را پیش میبرد. به گمانم برخی ازمبادی آن، مقبول عند الکل است. یعنی حتی استادی که در اینجا دقیق است و وسواس دارد، برخی از مبادی این را قبول میکند. یعنی چیزی نیست که ارتکاز آن‌ها و مسلمات آن‌ها از آن ابا‌ء داشته باشد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] البقره ۱۹۸